

تدوین کننده و پژوهشگر: دوشی چی

ز صفحات تاریخ : حوادث در افغانستان چگونه شکل گرفت؟ «قسمت نهم»

اشتباهات دوامدار آمریکا در افغانستان



((تلاش کردم تا در این نوشته های تاریخی زیباترین اشعار و نایاب ترین تصویرها تهیه و به پیشگاه شما عزیزان تقدیم گردد. هدف از انتخاب تصویر، مستند سازی و حقیقت نگاری را افاده مینماید و مزین شدن با اشعار شیوه ی جدیدی است تا از یکطرف بحث های تاریخی را با شعر صیقل داد و از جانب دیگر خواننده را از یک نواختی بیرون کرد...))

بنشین و با من گریه سر کن ای چون دل من ای خموش گریه آگین ابرو گره افکنده چشم از درد بسته ای جنگل ای داد بر بال سرخ کشرک پیغام شومی ست ای جنگل ای شب خورشید تاریک بینه دیرینه زنگار بسته ای جنگل ای غم در سایه افکند کدامین ناربن ریخت مرغی که می خواند مرغی که می خواست ای جنگل ای حیف در آستان سبز فروردین دریغا ای جنگل ای پیوسته پاییز ای سرخ و زرد ای شعله سرد تا کی ستم با مرد خواهد کرد نامرد؟ پیچیده با خاموشی سبز زین پیله کی آن نازنین پروانه خواهد کرد پرواز ؟ هم عهد سرهای بریده از میوه های کال چیده در شیر پستانهای سیزت ؟ ای شعله ور چون آذرخش پیرهن چک آن سهمگین پیکر که با فریاد تندر ای جنگل ای پیر	شب همه غم های عالم را خبر کن ای جنگل ای انبوه اندوهان دیرین سر در گریبان در پس زانو نشسته در پرده های اشک پنهان کرده بالین از آشیانت بوی خون می آورد باد آنجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد ؟ ای بی ستاره اشک سیاه کهکشان های گسسته دیدی چراغی را که در چشمت شکستند ؟ چنگ هزار آوای باران های ماتم خون از گلوی مرغ عاشق ؟ مرغی که با آوازش از کنج قفس پرواز می کرد پرواز باشد همسایه شب های تلخ نامرادی آن غنچه های سرخ را بر باد دادی ای آتش خیس ای در گلوی ابر و مه فریاد خورشید ای جنگل ای در خود نشسته خوابیده با رویای رنگین بهار نغمه پرداز ای جنگل ای همراز کوچک خان سردار پر کرده دامن کی می نشیند درد شیرین رسیدن ای جنگل ای خشم با من بگو از سرگذشت آن سپیدار چون پاره ای از آسمان افتاد بر خاک
---	--

بالنده افتاده آزاد زمینگیر

خون می چکد اینجا هنوز از زخم دیرین تیرها
اینجا دمامد دارکوبی بر درخت پیر می کوبد. (سایه)

ای جنگل ! اینجا سینه من چون تو زخمی ست

در سال ۱۹۸۳ زمانیکه مسعود جنگ را علیه روسها متوقف ساخت (CIA) ازین امر به چینین استنتاج نگران کننده رسید که وی با شوروی معامله نموده است. آنچه که این موضوع را بطور اخص قابل تشویش ساخته بود که این بار اول نبود که وی به جنگ علیه روسها ادامه نمیداد بلکه در سال ۱۹۸۱ و باز هم در سال ۱۹۸۲ نیز مسعود در بدل اخذ مواد غذایی و پول تضمین اینکه روسها تنها به قریه جات وی کاری نداشته باشد نیز از جنگ دست کشیده بود و این موضوع دلیل روزمره طرفداران مسعود است که میخواهد بدین ترتیب ریکارد جنگی وی توجیه جلوه گر سازند. بدر حالیکه اگر ازین دلیل نتیجه منطقی گرفته شود می بینیم که این اقدامات وی باعث ان گردید تا جنگ علیه روسها به درازا کشیده شده و در نتیجه اردوی (۴۰) روسها بتواند تا از ناحیه پنجشیر فراغت حاصل نموده و در قلع و قمع افغانها در سایر کشور بطور آزادانه اقدام نماید و نیز جریان اکمالات نظامی به قطعات و جزو تاهای روسی تسهیل گردد.

دینترتیب مسعود در تمام مدت یکدهه اشغال افغانستان توسط روسها در خدمت طرفداران روسی خویش باقی میماند، در ان زمان (CIA) فکر میکرد که در افغانستان تقریباً سه صد قوماندان جدی وجود دارد که علیه روسها در حال جنگ اند و البته این فکتور یا عامل اراضی بود که مسعود را خیلی مهم ساخت. زیرا دره پنجشیر به شهر کابل و نیز به پایگاه نظامی اردوی (۴۰) روس که در بگرام موقعیت داشت نزدیک قرار داشت و روسها به تامین امنیت راه مهم ستراتیژیک اکمالاتی و ارتباطی خویش که از بندر حیرتان شروع و از طریق هندوکش و کوتل سالنگ میگذشت پی برده بودند، چنانچه در مورد با اهمیت بودن تامین امنیت این مسیر جهت ادامه جنگ قوماندانان اردوی (۴۰) جنرال بوریس گروموف چنین اظهار داشته است.

(اگر مسعود میخواست میتواند حتی باانداختن سنگ این منطقه را به گورستان عساکر روسی مبدل سازد ما بدون باز نگهداشتن این راه نمیتوانستیم زنده بمانیم) CIA نیز قبلاً این موضوع را درک کرده بود که از لحاظ موقعیت جغرافیایی پنجشیر از اهمیت کلیدی برخوردار میباشد. فلذا در سال ۱۹۸۳ سی آی ای آقای گست اوراکوتوس Gust Aura Kotos سرپرست گروه عملیاتی جنوب آسیا خویش را به لندن فرستاد تا رابطه خیلی صمیمانه استخبارات بریتانیا (MI6) با مسعود را مورد تأیید قرار داده و این موضوع را نیز دریابد که چرا مسعود علیه روسها از جنگ دست کشیده است. زیرا درین زمان قانون امریکا اجازه نمیداد که مامورین رسمی امریکا به افغانستان مسافرت نمایند. بنا بر همین علت بود که در ان زمان CIA نمیتوانست بطور مستقیم با مسعود تماس حاصل نماید در حالیکه کوماندوهای SAS بریتانیا چنین محدودیت را نداشتند و بطور مکرر به پنجشیر مسافرت میکردند. به قرار گفته اوراکوتوس کارکنان MI6 به وی اظهار داشتند که مسعود شکایت داشته که سهم سلاح و مهمات و افراد جنگی که از طریق کانال سی آی ای و ای آی ایس که با پاکستان موافقه شده بود و توسط CIA تمویل میشد مساویانه نبوده به همین علت وی جنگ را علیه روسها متوقف ساخته است Mi6. همچنان ادعا داشتند که آنها اکنون یک لین اکمالاتی اسلحه را جدا و مستقل از راه اکمالاتی (ISI) پاکستان بطور فوق العاده در اختیار مسعود قرار داده است. امر بخش سی آی ای نسبت به مسعود ازیکه وی از حمله بر قطارهای روس در راه سالنگ ابا میوورزید خیلی زیاد مشکوک و عصبی شده بود، این اداره ازین بابت نیز نگران بود که مسعود دو تن از کوماندوهای پراشوتی روسی را بحیث بادی گارد خویش گماشته بود. اسامی این دو تن اخیراً توسط فیدوتوف (Fedodtov) که قبلاً در اداره شوروی مقام عالی داشت و اکنون بحیث رئیس اداره استخباراتی اوکراین که SBU نامیده میشود ایفای وظیفه مینماید افشا گردیده است آنها عبارت بودند از اسلام الدین و عصمت الدین. از طرف دیگر دگروال یوسف که یگانه شخص مسئول توزیع سلاح به مجاهدین بود و مولف مشهور کتاب تلک خرس Bear Trap نیز میباشد این ادعای مسعود را که گویا سلاح مساویانه توزیع نمیشد رد نموده و بیان میدارد با وجود اینکه رئیس استخبارات ISI پاکستان جنرال اختر در مورد مسعود بسیار زیاد مشکوک بود با انهم توزیع سلاح میان حکمتیار و مسعود به تناسب ۱۹ و ۲۰ صورت میگرفت.

جنرال اختر از تبلیغات فراوان که برای شهرت دادن مسعود این افغان بگیل صورت میگرفت نیز ناراحت بود، زیرا وی میدانست که اجنت های MI6 بریتانیا در تحت پوشش ژورنالستها در خدمت ماشین تبلیغاتی یا پروپاگندی مسعود میباشد، چنانچه این موضوع توسط ژورنالست بریتانوی سنديگال نیز تأیید شده است وی اظهار امید میدارد که وی توسط ایم ای سیکس یعنی دستگاه استخباراتی بریتانوی دستور داده شده بود تا به دره پنجشیر رفته از مسعود فلم مستند بسازد وی را بحیث قوماندان گوریلابی دارای نبوغ نظامی و تکتیکی به جهانیان معرفی نماید. در حالیکه گروموف قوماندان اردوی (۴۰) شوروی در افغانستان بعداً در یادداشت خویش بنام (قطعات محدود) خاطر نشان ساخته و چنین مینویسد: (مسعود گاهی جهت از بین بردن مشکوکیت سایر گروههای مجاهدین دست به يك سلسله محاربات کوچک و دروغین علیه روسها میزد تا به این ترتیب امکان شك و شبهه سایر گروههای مجاهدین را در مورد اعمال خویش از بین برده باشد).

همین حقیقت توسط امر اداره اول کی جی بی لیانید شبر شین Leonid Sheber Shin نیز تأیید گردیده است وی در اثر خویش در باره جنگ افغان شوروی با اسم دست مسکو (The hand of Moscow) حملات افسانوی پنجشیر توسط مسعود را قصه های تخیلی قلمداد نموده است.

ازینکه بگذریم در سال ۱۹۸۴ اجنت CIA گست اوراتوکوس که از ان قبلاً یادآوری کردیم که در میان همکاران خویش به نام داکتر کثیف (Docror Dirty) نیز معروف بود زیرا وی در کارهای مخفی در هر گوشه و کنار دنیا مصروف بود، با تغییر قیافه به پشاور مسافرت میکند تا با برادر مسعود در عقب هتل دینز Hotel Deans ملاقات نماید، طی این ملاقات سی ای ای به مسعود وعده میدهد که برای مسعود در بانک سویس یک حساب بانکی باز نموده و نیز یک جریان یا راه اکمالاتی تهیه و ارسال اسلحه را جدا از ای ایس ای در اختیار وی قرار میدهد. سوال اینجا چنین مطرح میشود که چرا سی ای ای و ایم آی ۶ هر دو این کار را برای مسعود میکردند در حالیکه هر دوی این سازمانهای استخباراتی یا جاسوسی بخوبی میدانستند که مسعود در برابر روسها مکلفیت های قراردادی داشت با انهم مسعود بزرگترین کمکهای نظامی و اقتصادی را ازین دو سازمان جاسوسی ایم آی ۶ و سی ای ای که هر دو فعالیت های مخفی ضد شوروی دخیل بودند بدست می آورد پس چی باعث آن گردید که آنها از همکاری عمده مسعود با روسها چشم پوشی نمایند؟

گر چه منطقی به نظر نمی آید ولی امکان دارد که بریتانویها هنوز تا امروز بطور فعالانه در جستجوی اخذ انتقام در برابر ان تحقیر و شرم سازی باشند که در قرن ۱۹ از دست اقوام پشتون نصیب شان گردیده بود؟ به همان اندازه که درک کافی بودن اندازه و اهمه و ترس را که تاریخ قرن ۱۹ افغانستان نشان داده باشد مشکل است به همان اندازه درک سیاست تبارز مجازاتی بریتانیا که علیه آنها به پیش برده میشود مشکل میباشد. ولی از دیدگاه امریکائیه میتوان بطور جدی استدلال کرد که امریکا در جستجوی یک پیروزی نظامی در افغانستان نبودند. دست اندرکاران CIA نه تنها اینکه سخنان تحقیر امیز در باره پشتون ها میزدند بلکه اینرا هم میگفتند که اگر افغانها به کشتن یکدیگر ادامه دهند انقدر زیاد نگران نخواهند شد.... از دیدگاه حساب شده و بیرحم جهانی این امر باعث آن میگردد تا چانس تبارز یک حکومت بنیادگرا را در خلای قدرت پیش بینی شده بعد از توقف جنگ بوجود خواهد آمد، کمتر گردد. این نظریه که از پشتیبانی اداره (بوش) نیز برخوردار است به نظر آنها درست بوده و مبتنی بر سیاست تنفر و اکراه در برابر پشتون ها میباشد. در روزهای اول تهاجم امریکا بر افغانستان سی ای ای تلاش ورزید تا با پخش راپورهای سرشماری جعلی پشتونها را از نظر نفوس بی اهمیت جلوه دهند. (امریکائیه دلیل می آوردند که با بودن مسعود در راس قدرت یک حکومت طرفدار غرب تبارز خواهد کرد، ولی شفافیت حقیقت غربی بودن مسعود افشا گردید مراجعه شود به نشریه ای به اسم (Through our enemies eyes) از ورای دید چشمان ما و یا به عباره دیگر از دیدگاه دشمنان ما که اخیراً به نشر رسیده است. در انجا آمده است: مسعود برای مدت بیش از بیست سال رسانه های گروهی غرب و سیاست مداران غربی را در مورد نظریات رادیکال و افراطی ضد غرب و نیز در باره رابطه نزدیک و خیلی صمیمانه که با روسها داشت و همچنان تنفر که در برابر زنان از خود نشان میداد فریب داد و آنها را به بیراهه کشانیده بود.

موضوع جالب دیگر اینکه قانون دانان بین المللی در مورد به رسمیت شناختن حسابات بانک سویس و توزیع پول نقد که توسط سی ای ای و سایر دستگاه های استخباراتی به جنگجویان در ایام جنگ داده شده میخواهند یک تعدیل را در کنوانسیون های ژنیو Geneva Conventions وارد سازند.

MI6 راپور میدهد که توزیع چنین پول توسط سی ای ای به مسعود که مقدار ان به ده ها میلیون دالر میرسد مال مردم افغانستان بوده هیچگاه بمقصد مصرف شخصی وی داده نشده است.

وازین ناحیه به فکر ان اند که توزیع چنین مقدار سرسام آور پول باید بطور حتمی مداخله در امور کشور های دارای حاکمیت پنداشته شود. تعدیل پیشنهاد شده متذکره شرایط این کنوانسیونها را طوری مشخص خواهد ساخت تا تمام پولهای که بطور علنی و یا مخفی از جانب حکومت ها به جنگجویان داده شده انرا به مسئولین ان علنی سازد. اولین حساب بانکی سویس که برای احمد شاه مسعود در سال ۱۹۸۴ باز شده بود حالا موضوع اصلی اختلاف میان فهیم و برادران مسعود میباشد. فهیم ادعا دارد که پول متذکره ملکیت شورای نظار بوده در حالیکه برادران مسعود بطور قاطع اظهار میدارند که پول مذکور صرف در صلاحیت خانواده مسعود بوده و هر طوریکه آنها خواسته باشد انرا میتوان مصرف کند. مراکز فعلی قدرت در افغانستان هر یک فهیم، رشید دوستم، برهان الدین ربانی، و اسماعیل هر کدام دارای سرمایه های شخصی اند که به میلیون ها دالر میرسد، بر علاوه هر کدام دارای سبک زندگی پر از عیش و نوش بوده امنیت ایشان توسط ملیشه های مسلح گرفته شده و خود در بهترین موتر ها گشت و گزار نموده و در ذیباترین قصرها با وفور نعم مادی زندگی میکنند.

در حالیکه مردم افغانستان یعنی مردمیکه آنها ادعای نمایندگی آنها را دارند و مردم در فقر و گرسنگی بسر بده از نعمت اب اشامیدنی، سرپناه و از حد اقل امکان تحصیل و خدمات صحی محروم اند. این بیعدالتی مخوف که توسط دستگاه های استخباراتی روسها، امریکائیه، ایران و بریتانیا و پاکستان بوجود آمده باعث آن گردیده تا قانوندانان محترم بین المللی وقت خویش را وقف ان سازند تا در آینده از آن جلوگیری بعمل آید. این تمسخر بر عدالت و توهین

به ذکاوت ما خواهد بود اگر بشکل از اشکال این پول گراف را حق قانونی جنگ سالاران اتحاد شمال بدانیم گویا انرا از شصت مزد و عرق ریزی خویش بدست آورده باشد. قانون دانان ممتاز جهان بطور جدی امیدوارند که این پول ها را که بطور غیرقانونی در دست جنگ سالاران اند از تسلط ایشان کشیده و انرا دوباره به مردم افغانستان استرداد نمایند تا مردم بطور کل از ان مستفید گردد، از جانب دیگر بهترین جامعه شناس بین المللی که شهرت جهانی دارند بدون تردید اظهار داشته اند که تا زمانیکه این جنگ سالاران لاشخور در افغانستان نابود نشوند شعله های جنگ در کشور خاموش نخواهد شد.

با تاسف باید گفت که فعلاً این جنگ سالاران در افغانستان مشتریان روس، امریکا، ایران و بریتانیا اند که در وجود ایشان سرمایه گذاری کرده اند من شنیده ام که سرکی که به میدان هوایی کابل منتهی میگردد انرا به افتخار مسعود از نوبه نام مسعود نامگذاری کرده اند و نیز عکسهای بزرگ مسعود که از تنه اش بزرگتر است و توسط نگهبانان پاسداری میشوند. من را به یاد ان زمانی می اندازد که جناب وی در خدمت اردوی چهل روسی بود و به وی به طور مسلسل راپور میدادند که روسها میخواهند يك حاشیه بزرگ سرحدی را که میان سرحد و قطعات اردوی چهل قرار دارد کاملاً از بین ببرند ولی وی هیچگونه دلسوزی از خود نشان نداد در حالیکه قریه جات بمباران میشد، کانال های اب رسانی تخریب میگردد، حیوانات و مواشی از بین میرفت، حاصلات دهقانان به آتش کشانیده میشد، و انسانهای ملکی کشته شکنجه و مجبور به فرار از کشور ساخته میشدند و ماشین جنگی روس سیاست با آتش کشیدن زمین زیر هموطنان مسعود دنبال میکرد ولی وی در خدمت روس همچنان قرار داشت. اینست میراث تاریخی ابدی مسعود عدالت طوریکه لازم بود صورت نگرفته حلقهء درونی مسعود امروز زنده مانده و در يك چرخش ظالمانه مضحک اینهم به برکت بمباران هوایی و پوشش دیپلوماتیک امریکائی جنایت کاران جنگی و شرکای جرمی مسعود کسانیکه افغانها را به روبل و دالر فروخته اند حالا نمایندگان ساختار دولتی در افغانستان اند و برای اینکه به قدرت خویش استحکام بخشند مافیا پنجشیر شخصیت احمد شاه مسعود را به قهرمان ارتقا داده اند در حالیکه دنیا توسط رسانه های گروهی بیخبر و مملو از ماشین پروپاگندی مسعود از وحشت جنگ ۲۵ ساله بیخبر مانده و به خواب فرو رفته است، شرکتهای جنایی مسعود حالا تلاش دارد تا خود را از جنایات خویش که علیه بشریت مرتکب شده اند رها ساخته و خود را پیران و پرهیزگاران تصنعی میتراسند. مسئولیت این بیعدالتی را باید طرفداران شان از قبیل روسیه، امریکا، ایران و برتانیای دیگران که همیشه به خاطر تامین حاکمیت و یا داعیه که مطیع آنها باشد استخدام جنایت کار نپرداخته اند نیز بدوش گیرند. آمریکا برای اشاعه نفوذ خود مواجه با مبارزه همان بنیادگرایانی است که به شکل گرفتن آنها کمک کرد. حال برای تداوم تفوق خود بنیادگرایان را دشمن می یابد و از بین بردن آنها را ضروری می بیند.

نهم سپتامبر مصادف است با پنجمین سالگرد قتل احمدشاه مسعود. و ظاهراً امسال نیز مثل سالهای گذشته مراسمی بدین مناسبت با ترتیباتی خاصی در کابل برگزار گردیده است. در پنج سال گذشته اغلب نشریات و وبسایت های وابسته به شورای نظار تا حدی نام احمد شاه مسعود را با پسوند ویا پیشوند قهرمان ملی تکرار نموده اند که امروز ذکر اصطلاح قهرمان ملی (حتا بدون نام احمدشاه مسعود) تصویر مرد کوتاه قد و جنگاوری را در ذهن تداعی می نماید که جمعی می خواهند بازور او را به توبه عنوان قهرمان ملی بقبولانند. شیر پنجشیر و قهرمانی ملی دو عنوانیست که اینروزها پیوسته در اطراف نام احمدشاه می چرخد. اما ظاهراً احمدشاه مسعود در سالهای حیات خویش بجای دو عنوان مذکور با نامهای دیگری زندگی نموده است که طرفداران او امروز تا حد زیادی از استفاده آن اجتناب می نمایند. احمدشاه مسعود، برخلاف رادیو های فرانسه و بی بی سی که در سالهای جهاد او را "شیر پنجشیر" می خواندند در میان نظامیان و طرفداران خویش "آمرمسعود" و در محترمانه ترین شکل آن "آمرصاحب" خوانده می شد.

احمدشاه مسعود پس از فتح کابل و آغاز جنگهای داخلی که با مقاومت شدید مخالفان خویش واقع گردید، و شکست های پی در پی را تجربه نمود در چشم مردم کابل تا حد زیادی تحقیر گردید و به طور طنز آمیزی به "روباہ کابل" شهرت یافت. بهر حال، ممکن است احمدشاه مسعود برای طرفداران خویش "شیر پنجشیر" ویا "قهرمان ملی" باشد ولی تا هنوز نسلی و جمعی بزرگی او را "روباہ کابل" بیاد می آورند. اخیراً بخش انگلیسی دایرة المعارف بزرگ ویکی پدیا ضمن انتشار مقاله ای طولانی در مورد احمدشاه مسعود ادعانموده است که دوست محمد پدر احمدشاه مسعود یک مهاجر باسمة چی اهل تاجیکستان بوده که به افغانستان کوچیده است. احمدشاه مسعود فرمانده شورای نظار بدون شک یکی از چهره های بسیار مطرح و جنجال برانگیز است. جمعیت اسلامی احمدشاه مسعود را "قهرمان ملی" می داند و در پنج سال گذشته سعی بلیغ و جهد کثیری در این راستا انجام داده است.

اما منتقدان احمدشاه مسعود ضمن اذعان به نقش مثبت او در سالهای جهاد و مقاومت در مقابل طالبان، جنگهای داخلی و حضور چهارساله ای او در کابل را مخرب و نامیمون می دانند. احمدشاه مسعود در حالیکه در میان هواداران خویش تا سرحد یک بت پرستش می شود در نگاه بسیاری از بازماندگان قربانیان جنگهای داخلی کابل او یک جنایت کار خون آشام است. نهادهای معتبر بین المللی حقوق بشر احمدشاه مسعود و عبدالرسول سیاف را طراحان و عاملان عمده قتل عام افشارمی دانند که منجر به قتل بیشتر از یک هزار نفر گردید. بهر ترتیب، علی رغم جنگها و سابقه

جنگال برانگیز احمدشاه مسعود، اخیراً بخش انگلیسی دایرة المعارف بزرگ ویکی پدیا ضمن انتشار مقاله ای طولانی در مورد احمدشاه مسعود ادعانموده است که دوست محمد پدر احمدشاه مسعودیک مهاجر باسمه چی اهل تاجیکستان بوده که به افغانستان کوچیده است. ویکی پدیا می نویسد، "January 9 Ahmad Shah Massoud was born in Jangalak in Panjshir Valley, Tajikistan Mohammad Khan, a migrant from Basmahe چی از تاجیکستان در ۹ جنوری ۱۹۵۳ در "جنگلک" دره پنجشیر به دنیا آمد. بهرحال، ادعای افغانی نبودن پدر احمدشاه مسعود و آنهم از سوی یکی از منابع معتبر جهانی، می تواند "قهرمان ملی" بودن احمدشاه مسعود را تا حد زیادی زیر سوال ببرد و حربه جدیدی باشد برای کسانی او را نه تنها "قهرمان ملی" می دانند بلکه یک جنایت کار جنگی محسوب می نمایند. Dawat, Vol. 164-165 دعوت شماره مسلسل ۱۶۴ و ۱۶۵ نویسنده: بروس ریچاردسن. (Bruce Richardson).

این حقیقت تلخ جهان سیاست است. دوستی وجود ندارد و همه گروه ها فقط وسیله هستند. وقتی استفاده ای از آنها نیست، باید از بین بروند... خلیلزاد می گوید: آمریکا در تقویت و پرورش بنیاد گرایی اشتباه کرد، از همان آغاز مبارزه اش بعد از ۱۱ سپتامبر در برابر تروریسم جدی عمل نکرد. این کشور بیشتر د لنگرانی برای حضور در منطقه داشت تا نابودی نطفه های تروریسم.

از جانب دیگر آمریکا میتوانست با کمک های اقتصادی موثر نه به دزدان در افغانستان ودلالان در پاکستان، بلکه به افراد مطمئن و پاک برای رشد اقتصادی، زمینه سربازگیری تروریستها و بنیاد گرایان را در کشور به حداقل برساند. روزنامه گاردین "سلاح هایی که ایالات متحده و بریتانیا به همراه متوذهای پیشرفته جنگی در اختیار بنیادگرایان قرار دادند به فاجعه در غرب ختم شد و براساس پدیده "چرخش" بر علیه کسانی مورد استفاده قرار گرفت که آن ها را تهیه دیده بودند.

با آن که رسانه های گروهی آمریکا خود اعتراف می کنند که روی کار آمدن دولت جهادی و طالبی در افغانستان ناشی از کمک های پنهانی است که ایالات متحده به گروه های بنیادگرا کرده است. آمریکا و پاکستان بین سال های ۸۲ تا ۹۲ ۳۵ هزار بنیادگرای انتگریست را از چهل کشور اسلامی به خدمت گرفتند. دهها هزار نفر برای تحصیل در مدارس مذهبی به پاکستان سرازیر شدند. صاحب نظران معتقدند بیش از صد هزار تن از این مسلمانان تندرو در جنگ افغانستان شرکت کردند. در سال ۱۹۸۵ ریگن رییس جمهور وقت آمریکا دستورالعمل امنیت ملی شماره ۱۶۶ را امضا کرد. براساس این دستورالعمل باید کمک نظامی را به بنیادگرایان هرچه بیشتر تقویت نمود تا به از همپاشی قوای شوروی و خروج آنان از افغانستان منجر شود. کمک های نظامی به شدت افزایش یافت، به طوری که در سال ۱۹۸۷ سلاح های تحویلی به بنیادگرایان به ۶۵ هزار تن رسید. در طی این مدت سیل متخصصان سیا و پنتاگون به طور پنهانی و بی وقفه راهی ستاد فرماندهی سازمان اطلاعات پاکستان - ای.اس.ای- واقع در شاهراه اصلی روالپندی شد. در همین محل کارشناسان سیا و پنتاگون برای سازمان دادن جنگ شورشیان بر علیه قوای شوروی با ماموران اطلاعاتی پاکستان دیدار می کردند. سازمان سیا از طریق سرویس اطلاعاتی پاکستان نقش کلیدی در تربیت نظامی بنیاد گرایان داشت.

مدارسی که توسط بنیادگرایان و هابی و پشتیبانی مالی عربستان تشکیل شده بودند تدریجاً تدریس تکنیک های جنگ های چریکی سازمان سیا را در تعالیم خود گنجانند. ایالات متحده آمریکا از دیکتاتور پاکستان جنرال ضیاالحق در تاسیس هزاران مدرسه علمیه در پاکستان پشتیبانی کرد، مدارسی که از آنان "طالبان" سر برآوردند. در این گیرودار سازمان اطلاعات پاکستان ای.اس.ای به يك سازمان موازی پر قدرت تبدیل شد که در تمام عرصه های حکومتی حضور داشت. پرسونل ای.اس.ای که متشکل از افسران نظامی، ماموران اطلاعاتی و اداری بودند به حدود ۱۵۰ هزار نفر رسید. پس از برکناری بوتو و به قدرت رسیدن ضیاالحق مناسبات ای.اس.ای و سازمان سیای آمریکا به طرز محسوسی گرم تر شد. ضمن این که عملیات سیا موجب شد رژیم نظامی ضیاالحق روز به روز قدرتمند تر شود. در جریان جنگ داخلی در افغانستان رژیم پاکستان حتی بیش از ایالات متحده مواضع ضد شوروی می گرفت. افغانستان کشوری با مختصات اقلیمی خاص که ناتو زمانی قصد داشت برای جنگ با ارتش سرخ یا همان ارتش شوروی سابق در اینجا حضور پیدا کند.

امروز عملاً در جنگ و درچالش با فرزندان دیروز دست و گریبان اسیت. ماموریت ناتو در افغانستان از همه ماموریت های آن دشوارتر است. در سال ۲۰۰۳ ناتو فرماندهی نیروی بین المللی کمک کننده به برقراری امنیت در افغانستان» (ISAF) را که برای تکمیل کردن اقدامات ائتلاف جهانی مستقر در این کشور به رهبری آمریکا جهت مبارزه با عناصر طالبان و القاعده تاسیس شده بود بر عهده گرفت. در آغاز حوزه فعالیت ISAF به کابل (پایتخت) محدود بود اما این حوزه تدریجاً گسترش یافت تا جایی که بعدها کنترل ولایت های نسبتاً آرام شمالی و غربی افغانستان نیز به این نیرو سپرده شد، همچنان قرار است ISAF کنترل نواحی به مراتب خطرناکتر در جنوب را بر عهده بگیرد؛ این همان جایی است که اخیراً طالبان بر شدت فعالیت های خویش افزوده و خسارات نسبتاً قابل توجهی به اماکن و تاسیسات دولتی و غیردولتی وارد کرده است. اگر همه چیز خوب پیش برود، ISAF کنترل ولایت های

ناامن شرقی را نیز تا پاییز امسال عهده دار خواهد شد. بدین ترتیب، ناتو نقش «رهبری» را در سراسر افغانستان ایفا خواهد کرد و این در حالی است که هنوز بیش از ۱۰ هزار نظامی آمریکایی به عملکرد مستقلانه خویش در این کشور در قالب «عملیات استقرار آزادی» (Operation Enduring Freedom) ادامه می دهند.

هر ناظر مستقلی پس از مشاهده اوضاع جاری در افغانستان به نکات ریز و درشتی برمی خورد که بعضاً او را نسبت به آینده این کشور خوشبین و بعضاً بد گمان می کند. مثلاً سطح همکاری سربازان اعزامی بیش از ۳۰ کشور در قالب ISAF که حتی برخی متحدان آمریکا در خارج از گستره ناتو مثل استرالیا و مقدونیه را شامل می شود تا حد زیادی امیدوار کننده است. همه يك هدف مشترك دارند، تا حد امکان با زبان انگلیسی با هم ارتباط برقرار می کنند و تنها عاملی که آنها را از هم بازمی شناساند تصویر پرچم هر کشور است که روی سرودن سربازان حك شده است.

اما حراست از جان مردم افغانستان در برابر حملات عناصر طالبان و قاچاقچیان مواد مخدر که اتحاد نزدیکی برقرار کرده اند بسیار دشوار است. این وظیفه در جنوب کشور به ۳ هزار نظامی بریتانیایی، ۲۲۰۰ کانادایی و ۱۵۰۰ هالندی سپرده شده است. سایر اعضای ISAF (بر خلاف این عده) ترجیح می دهند که در نواحی امن تر حضور داشته باشند. این به یکی از بزرگترین چالش های ناتو اشاره دارد: جلب رضایت مسئولان کشورها برای اعزام نیرو به مناطق ناامن. علاوه بر محدودیت های جغرافیایی (امتناع بسیاری از نظامیان از فعالیت در جنوب یا شرق) محدودیت های تاکتیکی نیز وجود دارند. به عنوان مثال، برخی از سربازان به دستور مقامات حکومتی شان حق استفاده از مواد شیمیایی نظیر گاز اشك آور را برای متفرق کردن اجتماعات غیرقانونی ندارند. این می تواند يك گرفتاری بزرگ برای فرماندهان ISAF در برخورد با آشوب های احتمالی نظیر آنچه چند مدت پیش در کابل رخ داد به شمار آید.

به لحاظ نظری شاید اینگونه تصور شود که تشکیلات ISAF قرار است به وجه آرام تر قضیه که در آخر به استمرار توسعه و امنیت در افغانستان كمك خواهد کرد، بپردازد و نظامیان آمریکایی به وجه دیگر یعنی تعقیب خرابکارها. در عمل اما تفاوت قائل شدن بین این دو کاملاً دشوار می نماید، زیرا نظامیان ناتو در جنوب برای حفظ جان خود هم که شده مجبور خواهند بود به روی متخلفان احتمالی آتش بگشایند. بدین ترتیب، مسئولیت فرماندهان این نیروها در این قبیل نواحی بسیار دشوارتر خواهد بود. هر چه هست، ناتو به نقش آفرینی در کشوری رضایت داده که رتبه یکصد و هفتادوسوم را در بین مجموع ۱۷۸ کشور در زمینه شاخصه های بنیادین توسعه انسانی به خود اختصاص داده و اقتصادش بیش از هر کشور دیگر به تجارت غیرقانونی مواد مخدر و دریافت كمك های خارجی وابسته است. البته، برخی در قیاس با اوضاع عراق به وجود نشانه های روشن در اوضاع کلاً تیره و تار امروز افغانستان اشاره می کنند. مثلاً سطح توقعات مردم عراق به دلیل اینکه آنها دوره هایی از رفاه اقتصادی را طی دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ لمس کرده اند بسیار بالاتر از افغان ها است که طی ربع قرن اخیر عملاً چیزی جز جنگ، فلاکت و فقر نشناخته اند. این همان روزه امید است که برخی آن را عامل موفقیت احتمالی ناتو در افغانستان به شمار می آورند. شاید سطح توقعات مردم به حد کافی پائین باشد که ناتو از برآورده ساختن آن در آینده عاجز نباشد. فعالیت نظامی طالبان در ماه های اخیر بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته و موج درگیری های جدیدی را در جنوب و شرق افغانستان به راه انداخته اند.

طالبان و حامی اصلی آنها یعنی شبکه القاعده پس از حمله نیروهای خارجی در سال ۲۰۰۱ به دلیل پراکندگی و شدت حملات تفنگداران آمریکایی و سردرگمی، مبارزه خود را به صورت پراکنده و بدون برنامه انجام می دادند. در این دوره اغلب حملات آنان با تلفات سنگین و عدم موفقیت همراه بود. همچنین در سالهای ابتدایی به دلیل شدت حملات نیروهای آمریکایی و انگلیسی، طالبان حالت تدافعی و گریز از حملات را برگزیده بودند. مرحله دوم درگیری طالبان با نیروهای خارجی از اواسط سال ۲۰۰۲ میلادی و پس از ساماندهی این گروه در نواحی جنوب و شرق افغانستان و نواحی هم مرز مناطق قبایلی پاکستان آغاز شد. در این دوره به دلیل ایجاد محدودیتهایی از سوی برخی کشورهای همسایه افغانستان برای فعالیت طالبان، درگیری با نیروهای خارجی تا حدودی کاهش یافت. در این دوره برنامه خلع سلاح مجاهدین و سایر افراد مسلح توسط دولت تازه تاسیس "حامد کرزی" به اجرا گذاشته شد و بسیاری از تفنگداران سلاح خود را تحویل دادند.

برنامه خلع سلاح همزمان با تاسیس ارتش جدید افغانستان آغاز شده بود، بیشتر در مناطق شمال، مرکز و شمال شرقی و غربی این کشور اجرا شد. در این دوره زلمی خلیل زاد سفیر آمریکا در افغانستان تاکید فراوانی بر خلع سلاح داشت و قسمت از سلاح این نیروها را جمع آوری کرد. برنامه خلع سلاح که قرار بود در مدت سه سال تمامی ولایات افغانستان را در برگیرد ولی با رفتن خلیل زاد این پروسه عملاً به کنده مواجه شد و این پروسه ناتمام دولت را به چالشهای متعدد مواجه نمود. فعالیت طالبان که در ماههای اخیر آغاز شده با هماهنگی در اجرا، برنامه ریزی دقیق، کمین در نقاط حساس و هجوم گسترده همراه است که تلفات زیادی به نیروهای آمریکایی، انگلیسی و ارتش نوپای افغانستان وارد کرده اند.

سازماندهی طالبان و جذب افراد جدید که برخی از آنها از کشورهای دیگر به طالبان پیوسته اند، از نکات بارز تحول درگیری های جنوب افغانستان است. نیروهای آمریکایی و انگلیسی که از پنج سال پیش در جنوب و شرق

افغانستان مستقر شده اند، تاکنون موفق به دستگیری "ملا عمر" و "اسامه بن لادن" رهبران طالبان و القاعده نشده‌اند. به نظر می‌رسد با توجه به حجم و کیفیت نیروهای آمریکایی و انگلیسی در افغانستان و توان اطلاعاتی آنها، تعدی در دستگیری نشدن رهبران طالبان و القاعده وجود داشته باشد.

در این میان دولت نوپای کابل نیز با وجود این نیروها توان اجرای برنامه‌ای برای دستگیری رهبران طالبان و القاعده ندارد. دولت کابل در یک حرکت نمادین اقدام به آزادی "وکیل احمد متوکل" وزیر خارجه دولت طالبان و عبدالسلام ضعیف سفیر طالبان در اسلام آباد کرد که در سال ۲۰۰۱ دستگیر شده بود. کرزی و نیروهای آمریکایی در ظاهر تصمیم داشتند با آزادی آنان و وساطت وی برخی سران میانه روی طالبان را جذب و در میان صفوف طالبان تفرقه ایجاد کنند. حضور متوکل در قندهار و آغاز فعالیت وی نیز پیامد مثبتی برای دولت آمریکا، انگلیس و افغانستان در پی نداشت. نکته دیگری که در افزایش فعالیت نظامی طالبان حایز اهمیت است، همزمانی این افزایش با بحرانی شدن روابط کابل و اسلام آباد است. پاکستان که حامی اصلی در به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان بود از این گروه بعنوان برگ برنده و عامل فشار در روابط با کابل بخوبی استفاده می‌کند. عدم کنترل مناطق قبایلی هم مرز افغانستان توسط دولت پاکستان عاملی شده که دولت کابل قادر به مهار دشمنانش نباشد. در بسیاری موارد نیروهای طالبان هنگام درگیری به داخل خاک پاکستان فرار کرده و این امر تعقیب و نابودی آنها را ناممکن کرده است.

با وجود این هرگاه که اسلام آباد اراده کرده فعالیت شبه نظامی طالبان را کنترل و حتی متوقف کرده است. در برخی موارد همچون زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی افغانستان، دولت پاکستان با کنترل مرزهای خود از نفوذ تخریب کاران به خاک افغانستان جلوگیری کرد. دولت افغانستان بارها از عدم همکاری اسلام آباد در مبارزه با طالبان و القاعده و تجهیز آنان ابراز نگرانی کرده است. ولی تاکنون واکنش جدی در مقابل این درخواست دریافت ننموده است.

در مجموع نکته مهم در عدم اجرای برنامه خلع سلاح در جنوب و شرق افغانستان نهفته است. به استناد موارد اندکی از خلع سلاح در مناطق جنوبی و آن هم در قندهار در سایر ولایات جنوبی و شرقی افغانستان برنامه خلع سلاح عملاً اجرا نشد. همچنان دولت آمریکا اعلام کرده که حداقل تا ۱۰ سال دیگر نیروهایش را در افغانستان نگه خواهد داشت. وزیر دفاع انگلیس نیز بر حضور نیروهای این کشور تا پنج سال آینده تأکید کرده است. این وقایع در حالی است که فرماندهی نیروهای نظامی خارجی در افغانستان به زودی به ناتو واگذار خواهد شد. حضور بیش از ۱۸ هزار نیروی کماندوی آمریکا، پنج هزار نیروی آموزش دیده انگلیس، بیش از ۱۰ هزار نیروی چند ملیتی در افغانستان و عدم نابودی طالبان و القاعده و گسترش فعالیت آنها در این کشور قابل تأمل و سووال برانگیز است.

طالبان که شمار آنها کمتر از پنج هزار نفر تخمین زده می‌شود چگونه تاکنون توانسته‌اند مجهزترین ارتشهای جهان را در افغانستان سردرگم کنند؟ سووالی است که مقامات آمریکایی تاکنون با آن سایر کشورهای جهان را سرگرم کرده‌اند. وزیر دفاع انگلیس اعلام کرد: وزیر دفاع انگلیس در مجلس عوام این کشور اعلام کرد افراد و تجهیزات بیشتری را برای تقویت نیروهای انگلیس به جنوب افغانستان اعزام می‌کند. دز براون شمار این نیروها را که برای تقویت گروه رزمی مستقر در هلمند به این ولایت اعزام می‌شوند حدود ۶۰۰ نفر اعلام کرد. در حال حاضر حدود چهار هزار نظامی انگلیسی در افغانستان حضور دارند که بیشتر آنها در ولایت هلمند مستقر هستند و شانزده دستگاه هلی کوپتر نیز در اختیار دارند.

طی هفته‌های گذشته شش سرباز انگلیسی در ایالت هلمند کشته شده‌اند و دز براون به این نکته اذعان کرده است که حضور نظامیان انگلیس در جنوب افغانستان، باعث افزایش فعالیت نظامی طالبان شده است. «استوارت توتال»، فرمانده نیروهای انگلیسی در جنوب نیز گفته است عملیات سربازان انگلیسی در منطقه بسیار مشکل‌تر از آن است که تصور می‌شد. نیروهای انگلیسی علاوه بر ولایت هلمند، از دو ماه پیش در قالب «نیروهای کمک به امنیت افغانستان» (ایساف) در شهر کابل و اطراف آن مستقر شده‌اند. «جان رید» وزیر دفاع سابق انگلیس در ابتدای سال جاری میلادی اعلام کرده بود که در مجموع پنج هزار و ۷۰۰ نظامی جدید این کشور برای مدت پنج سال در افغانستان مستقر خواهند شد. او هزینه استقرار این نیروها را یک میلیارد پوند (۸۴/۱ میلیارد دلار) اعلام کرده بود.

حزب مخالف لیبرال دموکرات انگلیس هم موافقت خود را با تصمیم حزب حاکم کارگر برای اعزام نیروی بیشتر به افغانستان اعلام کرد. سرمینگس کمپبل رهبر این حزب گفت که انگلیس چاره‌ای جز اعزام افراد بیشتر به افغانستان ندارد. او افزود نمی‌توان اجازه داد مأموریت نظامی در افغانستان با شکست مواجه شود، زیرا در این صورت ثبات افغانستان به هم می‌خورد و حیثیت ناتو نیز لطمه می‌بیند. رهبر حزب لیبرال دموکرات گفت: «لازم است با تهدید تروریستی تندروهای اسلامگرا مبارزه و این دشمن خطرناک ریشه کن شود، چرا که حضور آن در افغانستان نه تنها آن کشور بلکه همان طور که در بمب گذاری‌های لندن شاهد بودیم، همگان را به مخاطره می‌اندازد.»

از سوی دیگر نماینده ویژه سازمان ملل با استقبال از خبر اعزام نیروهای انگلیسی به افغانستان از جامعه جهانی خواست برای حل مشکل این کشور با افغانستان همکاری کنند. او هشدار داد جامعه بین‌الملل توان طالبان برای قدرت گرفتن مجدد در افغانستان را دست کم می‌گیرد و گفت که دیگر کشورها نیز باید کمک‌های نظامی، سیاسی و

اقتصادی خود را افزایش دهند. «تام کوینگز» گفت: کمک های اقتصادی جامعه جهانی به افغانستان تاکنون موثر نبوده و اکنون نیاز است تا مردم تغییراتی را در زندگی خود احساس کنند. او خبر داد که در نشست مقامات دولتی افغانستان و نهادهای بین المللی تصویب شد که وضعیت در اداره های دولتی بهبود یابد و قدرت دولت مرکزی نیز به نقاط دورتری منتقل شود. کوینگز ضمن تاکید بر اصلاحات در ساختار نهادهای امنیتی افغانستان نبود اطلاعات کافی در مورد مناطق جنوبی را زنگ خطری برای دولت کابل قلمداد کرد و گفت: دولت مرکزی باید رابطه ای درست و منظم با مردم ساکن جنوب کشور داشته باشد.

او همچنین کمبود نیروی پولیس را از مشکلات دیگر برشمرد و افزود: «اکنون به ازای هر ۱۵۰۰ نفر در افغانستان یک پولیس فعالیت دارد، در حالی که در کشور سوئیس تقریباً هر ۵۰۰ نفر یک پولیس دارند.» اسپانیا نیز خواستار تشکیل جلسه ویژه ناتو برای بحث جدی درباره معضل قدرت گرفتن مجدد طالبان در افغانستان شد. منابع دیپلماتیک اسپانیا با اشاره به کشته شدن یک سرباز این کشور در درگیری های اخیر و تشدید حملات طالبان، مذاکره در این باره را ضروری دانستند. اسپانیا حدود ۷۰۰ نظامی را در قالب نیروهای ناتو برای کمک به برقراری ثبات در افغانستان به این کشور اعزام کرده است. خشونت های طالبان در ماه های گذشته به بالاترین سطح خود از زمان حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ رسیده است. چندی قبل در درگیری میان شورشیان با نظامیان آمریکا و نیروهای امنیتی افغانستان در ولایت ارزگان ۴۰ شورشی کشته شدند. در این عملیات یک سرباز افغان کشته و سه سرباز آمریکایی نیز زخمی شدند. مخالفان دولت در ولایت زابل نیز بر شدت عملیات خود افزودند و با ایجاد دو مورد کمین و بمب گذاری تلفاتی را به نیروهای دولتی وارد کردند.

هفته نامه انگلیسی آبزوردر تازه ترین شماره اش درباره افغانستان مینویسد:

جنگ در افغانستان نباید شکست بخورد چرا که این جنگ، افغانستان را از این که پایگاه تروریسم بین المللی شود، مصون نگه میدارد و نشان می دهد که دموکراسی می تواند در یکی از ناآرام ترین کشورهای جهان استقرار یابد و همین طور اعتبار آسیب دیده تمام جامعه بین المللی حفظ شود. به عقیده آبزورر پیروزی در این جنگ، نیازمند دیپلماسی هوشیارانه تر، اراده نظامی، شیوه عمل ماهرانه سیاستمداران افغان و مهم تر از همه تعهد بیشتر غرب می باشد. این هفته نامه در بخشی دیگر از این مطلب با اشاره به کشته شدن شش سرباز انگلیسی که مسوولیت تامین امنیت در ولایت هلمند را بر عهده داشتند خواستار جابجایی نیروهای بیشتری در این ولایت شده است. آبزورنوشته است:

سربازان انگلیسی خوب از وظایفشان آگاه اند و همچنین خوب آموزش دیده اند اما سه هزار و سه صد و سه سرباز در حال گرفتن امنیت در منطقه بی هستند که چهار برابر وسعت "ولز" است. این هفته نامه بریتانیایی با تاکید بر اینکه افغانستان عراق نیست به کارهایی که در پنج سال گذشته در کشور مانند بهبودها در بخش سوادآموزی زنان، به حرکت درآمد اقتصاد ضعیف افغانستان و خارج شدن این کشور از انزوای سیاسی صورت گرفته اشاره کرده اما جریان بازسازی را در افغانستان بسیار کند ارزیابی کرده و نوشته است: فقر دوامدار همچنان به عنوان یک واقعیت روزمره در افغانستان باقی مانده است. آبزورر با تصریح این که هر حکومتی که نتواند نظم و عدالت را تضمین کند یا دورنمایی از یک زنده گی بهتر را عرضه کند ریشه های مردمی خود را از دست خواهد داد نوشته است که رییس جمهور حامد کرزی هم اکنون تحت فشار فزاینده و شدیدی قرار دارد و نارضایتی ها در این کشور در حال زیاد شدن است. نویسنده آبزورر در بخش دیگری از این مطلب کمک های جامعه جهانی به مردم افغانستان را در مقایسه با کشورهای دیگر که وضعی مشابه افغانستان داشته اند ناچیز و اندک می خواند و خواهان کمک مالی بیشتری به مردم این کشور می شود. به نوشته آبزورر در حالی که کمک های جامعه جهانی به هر بوسنیایی ۴۰۰ دلار و به عراقی ۱۳۰ دلار می باشد یک افغان در مقایسه با آنها فقط ۳۰ دلار دریافت می کند. نویسنده با آن هم، موفقیت در افغانستان را ممکن می خواند. به تصریح او این کار به پول بیشتر، توجه سیاسی بیشتر و عساکر بیشتر نیاز دارد. نویسنده همچنین تشکیل یک ائتلاف به زعم خودش واقعا بین المللی - نه این که تنها از نیروهای آمریکایی و اروپایی تامین گردد- را در تامین صلح و ثبات در افغانستان موثر می خواند. وی همچنین خواهان در نظر گرفتن مسایل منطقه ای شده است که افغانستان را بی ثبات می سازد. او تاکید می کند که فرستادن سربازان بیشتر با حمایت و کمک کافی و یک تلاش دیپلماتیک می تواند که دست آوردهای زیادتری داشته باشد. به نوشته وی افغان ها خواهان بازگشت طالبان نیستند بلکه آن ها فقط خواهان امنیت و مقداری رفاه هستند. به عقیده نویسنده، رهبران سیاسی غرب باید روشن سازند که در حال حاضر چه چیزی در خطر است و چه چیزی نیاز است.

به تصریح او آن ها باید حمایت های مردمی کشورهای متبوعشان را به دست آورند حتی اگر ممکن است که تلاش ها در افغانستان دهها سال به طول بکشد. به نوشته آبزورر کشورهای غربی در عین حالی که چنین نمی کنند برخی حتی به فکر تقلیل سربازان و بودجه خود در افغانستان افتاده اند. وی برای نمونه از آمریکا یاد می کند که بودجه این کشور به نیم کاهش یافته و اعزام نیروها به افغانستان را هم متوقف ساخته است. آبزورر در عین حال خواستار آن شده که در بریتانیا سیاستمداران این کشور وضعیت را صادقانه با راه حل های در نظر گرفته شده توضیح دهند. آبزورر در پایان تاکید می کند که شکست در افغانستان احتمالاً هزینه های سنگینی برای همه خواهد داشت. نشریه فاینانشیال تایمز در یکی از شماره های اخیر خویش زیر عنوان افغانستان در اندیشه تسلیح دوباره جنگ سالاران مینویسد: دولت

افغانستان در اندیشه مسلح ساختن دوباره گروه‌های قبیله‌ی بی در جنوب این کشور است؛ جایی که ناتو قصد دارد فرماندهی (نیروهای ایتلاف) را به عهده بگیرد. اما دیپلمات‌ها بر آنند که این موضوع سبب بی ثباتی در کشور خواهد شد. در حالی که شعله‌های خشونت در چهار ولایت جنوبی افغانستان به بلندترین سطح خود از سال ۲۰۰۱ تاکنون رسیده است، گروه‌های مسلح قبایل و روستاها از ارتش و پولیس ملی کشور پشتیبانی خواهند کرد. جاوید لودین؛ رییس دفتر ریاست جمهوری افغانستان می‌گوید: " دولت در پی آن است تا وضع تحکیم امنیت را در جنوب ارزیابی کند.

" لودین تاکید می‌کند: " تروریستان قوی نیستند اما ما ضعیف هستیم." او تاکید می‌کند: " در برخی نواحی مرزی با پاکستان که مستعد تصفیه (از وجود تروریستان) هستند ما (دولت افغانستان) برای حراست از ۲۰۰۰۰۰ نفر، ۴۰ نفر پولیس داریم." با این همه، کارشناسان برآنند که گروه‌های مسلح قومی تبدیل به ملیشایی خواهند گردید که تحت فرمان جنگسالاران در خواهند آمد که در نهایت مراکز قدرت قابل توجهی را به وجود خواهند آورد و دولت شکننده (حامد کرزی) را ضعیف تر خواهند ساخت. به گفته یک مقام بلند پایه غربی این یک رسوایی بزرگ است. او می‌گوید: آد مکشانی را که ما برای بیرون راندن آن‌ها از قدرت سالها تلاش کردیم برای انتقام جویی باز خواهند گشت. به هر جهت، شمار حامیان مسلح کردن گروه‌های قبایلی در درون دولت مشخص نیست. ضرار احمد مقبل وزیر داخله می‌گوید: من کاملاً مخالف مسلح ساختن شبه نظامیان هستم، و باور دارم که تاسیس نیروهای نظامی جدید کمک به تأمین امنیت نخواهد کرد.

من به این طرح رای نخواهم داد. با این همه دو نفر از هم اکنون خود را برای رهبری نیروهای شبه نظامی قبیله‌ی بی در جنوب آماده کرده اند که عبارت اند از والیان سابق ولایات هلمند و ارزگان؛ مناطقی که نیروهای بریتانیایی در حال اعزام دو هزار نیروی اضافی برای بهتر شدن امنیت در آن‌ها هستند. هر دو مرد سال گذشته پس از این که به علت ارتباطاتشان با تجارت مواد مخدر در کشور تحت فشار بین المللی قرار داشتند از وظایفشان برکنار شدند. در هلمند، والی سابق پیش از پیش شروع به ایجاد یک ارتش خصوصی کرده است. شیر محمد آخند زاده والی پیشین این ولایت می‌گوید: " من برای یافتن ۵۰۰ مرد به هلمند رفتم اما ۷۰۰ مرد پیش آمدند." به گفته او مردم می‌خواهند ارتش ملی را کمک کنند چرا که آن‌ها از دست طالبان و القاعده به حد کافی رنج برده اند. در ارزگان؛ جایی که ۱۲۰۰ سرباز هالندی قرار است تا ماه اگست (اسد) به آن‌جا اعزام شوند والی سابق این ولایت جان محمد نیز بر اساس گفته‌های نماینده این منطقه در حال تبلیغات به نفع یک نیروی شبه نظامی است... با گذشت هر روز از حضور امریکایی‌ها در افغانستان، سوالات پیرامون سیاست‌های این کشور در افغانستان بیشتر و بیشتر می‌شود.

درداخل کشور دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی در این زمینه وجود دارد. عده‌ای با دیدی سپاسگزارانه به امریکایی‌ها می‌بینند، امریکا را به عنوان عامل صلح و ثبات می‌شناسند و به کمک‌های این کشور با دیده قدر می‌نگرند. و عده‌ای دیگر بر این باورند که امریکایی‌ها سیاستی فریب کارانه در قبال افغانستان دارند و به آینده افغانستان به عنوان کشوری مستقل و آزاد، وفادار نیستند. برنامه خلع سلاح و ملکی سازی درکشور یکی از همان دسته مسایلی است که با وجود مساعی برخی از کشورها بیش از چهارسال نه تنها نافرجام باقی مانده، بلکه به همه ابعاد و جهات آن رسیدگی لازم صورت نگرفته است. همانگونه که برخی از منابع بین المللی تصریح میدارند، پروسه کنونی دی.دی.آر به دلایل فراوانی، عرصه دشوار و جنجال آفرینی را درآینده، برای کشور به وجود خواهد آورد. با وجود آنکه مراجع مربوط دولتی به یاری کشور های کمک کننده و برنامه توسعه سازمان ملل متحد، کارهای معینی را انجام داده اند، اما این امر همه گروه‌های تفنگدارمسلح را شامل نشده ازیکسو بی امنیتی درکشور کاهش نیافته ازسوی دیگر، برنامه ملکی سازی و جمع آوری سلاح، با کند یهای فراوان و مقطعی روبرو گردیده است.

ازین گذشته آنچه تاکنون انجام شده، به هیچوجه نتوانسته است در تأمین امنیت و کاهش قوت‌های مسلح در سراسر کشور سهم موثری را ایفا کند. آنگونه که منابع بین المللی تاکید میدارند، برنامه خلع سلاح تمام تفنگداران را دربرنگرفته و قوماندانان دروستا های کشور، برای بقای قدرت خویش و برای حفظ زمینه سوء استفاده از جمله قاچاق مواد مخدره، قاچاق آثار باستانی، جنگلات و تصاحب دارایی های دولتی و شخصی بیشتر از هر وقت دیگر فعالیت به نظر میرسد.

آنچه بیش از همه قابل تأمل و اندیشه است اینست که، نه تنها در ریشه کن کردن سیستم و شیوه های قوماندان سالاری و حاکمیت تفنگ کار موثری صورت پذیرفته، بلکه بصورت مستقیم و غیرمستقیم در تقویه پایه های سیاسی و قدرت اقتصادی آنان موثریت روا داشته شده است. درحالیکه در اوضاع کنونی و در طی این سال هالین انتظار موجود بود که در عرصه های تأمین امنیت، بازسازی و قانونمداری، طرد فساد اداری و دولتی و سایر نابه سامانی ها کار های بزرگی انجام میشد اما این مامول ها تحقق نیافته باقی مانده و خواست ملت برای ایجاد یک دولت قوی و نیرومند و پاسدار قانون و تأمین کننده امنیت و ادامه دهنده بازسازی، تأمین کار و رفاه اجتماعی در حال بدل شدن به یأس تلقی میشود.

خسونت و تریاک



هزاران کوچه ی تاریک	هزاران کوچه در خوابست
هزاران پرده ی افتاده ی سنگین	هزاران چهره ی ترسیده پنهان
هزاران چهره ی بیگانه در خوابست	هزاران خانه در خوابست
میان دستهای خالی نو مید	میان کوچه ی تنها میان شهر
هزاران پرده ی افتاده ی سنگین	هزاران پرده یکسو می رود آرام
میان شهر	میان کوچه ی تنها
میان گفت گویهای ملال آور. (آزاد)	میان رفت و آمدهای بی حاصل

در تاریخچه افسانه ای ناتو این سازمان يك ائتلاف نظامي آمريكايي_ اروپايي است و چنان موثر ، که حتي بدون شليك يك گلوله در جنگ سرد پيروز شد . اما اکنون این بازي تاريخ است که ناتو باید اعتبار خود را در همان سرزميني احيا کند که نيروهاي مسلح شوروي سابق زمينگير شدند. افغانستان اولين جبهه نبرد ناتو نيست و این سازمان در کوزوو در سال ۱۹۹۹ درگير جنگ بود. اما این جنگ جنگ هوايي بود . نبرد افغانستان براي بعضي اعضاي ناتو شديدترين نبرد از زمان جنگ کره است. امسال 49 سرباز از جمله ۳۴ کانادايي در عمليات ناتو در افغانستان کشته شده اند . ناتو مي داند که نمی تواند طالبان را در جبهه نظامي شکست دهد چرا که در خطوط مرزي با پاکستان از این گروه حمايت و پشتيباني مي شود. عمليات ناتو در افغانستان نقطه ضعف هاي زيادي را از درون این سازمان نشان داد .

شروع این عمليات بر عهده آمريکا، کانادا، انگليس و هلند بود. دولت هاي ديگر عضو ناتو اجازه نمی دهند که نيروهايشان از مناطق امن در شمال و غرب افغانستان خارج شده و يا تجهيزاتشان مانند هلي کوپتر را در اختيار نيروهاي ديگر کشورها قرار دهند . فرماندهان نظامي ناتو اکنون ماههاست که از دولتهای عضو این سازمان مي خواهند 2200 نيروي جديد تازه نفس به افغانستان اعزام کنند که ۱۰۰۰ تن از این نيروها نيروهاي سيار و غير مستقر باشند . در اوج درگيريها در ماه سپتامبر فرماندهان ارشد ناتو به طور غير رسمي درخواست کردند که آیا ممکن است نيروهاي ذخيره استراتژيك این سازمان در فرانسه به افغانستان اعزام شوند يا نه. پاسخ فرانسه منفي بود . نقطه ضعف ديگر ناتو در بخش تجهيزات است. این سازمان هلي کوپترهايي که بتواند بلند و سريع پرواز کند در اختيار ندارد و لوازم ارتباطي این نيروها پيشرفته نيست . در مقر ناتو در بروکسل این نگراني وجود دارد که نبرد افغانستان به جاي نمونه اي براي اثبات توانايي این سازمان در انجام عملياتي فرا منطقه اي به افتضاحي شبیه عراق براي نيروهاي انگليسي و آمريكايي تبديل شود. ائتلاف ناتو از زمان فروپاشي پيمان ورشو در تلاش براي ارائه تعريفی دوباره از نقش خود بوده است. جديدترين نسخه از دکترین در حال تدوين جديد این سازمان در سندی پنج صفحه اي خلاصه شده که در اجلاس آینده ناتو منتشر خواهد شد . در این سند آمده است، ناتو به جاي رو به رو شدن با دشمن مشترک همچون روسيه به فکر تهديدات مشترک باشد و به جاي دفاع از مرزها در برابر تهاجم به فراتر از مرزها فکر کند. تدوين کنندگان این دکترین جديد مي گویند، ناتو باید بتواند همه ماموريت هاي نظامي را انجام داده و آماده رو به رو شدن با چالشها باشد .

دولتمردان غربي بارها گفته اند که بعد از سقوط رژيم تحت الحمايه شوروي در افغانستان، این کشور را به حال خود رها کردند، و این عمل به تعبیر آنها بزرگترین اشتباه سياسي غرب در افغانستان بود. به ادعای این مقامات، در صورتیکه آمريکا و ممالک اروپايي در دهه ۹۰ ميلادي افغانستان را رها نمی کردند این کشور به میدان جنگ و ستيز گروههاي رقيب داخلي و در نهايت به خاستگاه تروريزم و دهشت افکني تبديل نمی شد. از سقوط امارت طالبان به این سو در طول پنج سال اخير غربي ها همواره ادعا مي کنند که اشتباه دهه ۹۰ ميلادي باريگر در افغانستان تکرار نخواهد شد. که البته معنای این جملات، چيزي جز این نيست که قشون نظامي آمريکا و هم پيمانان اروپايي اش، تا سالهاي متمادي در افغانستان باقي خواهد ماند.

اینکه دولتمردان غربی با اظهارات فریبنده و عظمت طلبانه خویش سعی می کنند پیروزی مجاهدین افغان را به نام خود مصادره کنند بیشتر به یک افسانه یا دروغ بزرگ شباهت دارد.

بنا بر این هرگاه پس از شکست رژیم تحت الحمایه روس، پای قشون اشغالگر آمریکا در افغانستان دراز می شد، نه تنها از تبدیل شدن کشور به میدان جنگ و ستیزهای داخلی جلوگیری بعمل نمی آمد بلکه دوره جدیدی از نبردها - این بار میان مجاهدین و اشغالگران آمریکایی - آغاز می گردید.

نکته دیگر اینکه نظامیان آمریکایی تحت پوشش ائتلاف بین المللی مبارزه علیه تروریسم در زمستان سال ۱۳۸۱ وارد افغانستان شدند. در نخستین نبردها میان طالبان و جنگجویان القاعده از یکسو و قوای عسکری آمریکا از جانب دیگر، قوماندانان نظامی آمریکا در کوههای (توره بوره) در نزدیکی جلال آباد، آشکارا زمینه های فرار را بر روی سران شبکه القاعده و طالبان باز گذاشتند. اسناد. راپورتهایی که بعداً انتشار یافت ثابت می سازد که اسامه بن لادن، ملا عمر و بسیاری از قوماندانان نظامی و اوپراتیوی طالبان و القاعده، در غارهای توره بوره در محاصره کامل قوای آمریکا قرار داشتند. آمریکایی ها که مدرن ترین سلاحها و تجهیزات جنگی و سامان آلات تخریبی را در اختیار داشتند می توانستند در این جنگ، کار القاعده و طالبان را یکسره کنند، ولی بر اساس برخی مصلحت ها و ملاحظات سیاسی از دستگیری، قتل و تعقیب سران القاعده و طالبان خودداری کردند تا از وجود آنها در آینده برای ترساندن افغانها به عنوان (کله گرگ) استفاده کنند و این کار را هم کردند. به اینصورت، هم ملا عمر و هم اسامه بن لادن، که امروز افغانستان را به میدان جنگ و خشونت و تروریسم تبدیل کرده اند آزاد شده قوماندانان نظامی آمریکا در جنگ های توره بوره هستند.

از سوی دیگر آمریکایی ها پس از گذشت یکسال از سرنگونی طالبان، جنگ افغانستان را خاتمه یافته اعلام کرده و پیروزی خود را در این جنگ در سطح بین المللی جشن گرفتند. این محاسبه غلط رئیس جمهور آمریکا، قصر سفید را برای حمله نظامی به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین وسوسه کرد. بنا بر این در سال ۲۰۰۳ میلادی با حمله به کشور عراق و فرو رفتن آمریکا در باطلاق یک جنگ خونبار دیگر، قضیه افغانستان کم کم به فراموشی سپرده شد. اکنون بیشترین نماد حضور آمریکا به افغانستان موجودیت قطعات نظامی انکشور است که به منزله یک نیروی اشغالگر شناخته می شود، جدا از مسأله جنگ و اشغالگری، مسایلی از قبیل کمکهای مالی آمریکا به پروژه های بازسازی و انکشافی افغانستان به آن پیمانمانه نیست که در رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی تبلیغ می شود، ایالات متحده خود را بزرگترین کشور کمک کننده به افغانستان می داند در حالیکه بخش اعظم این کمکها، چنانکه همگان از آن اطلاع دارند صرف مسایل جنگ و نظامیگری می شود که البته در این زمینه نیز تا هنوز موفقیت چندانی بدست نیامده و امنیت در ولایات جنوب و برخی مناطق دیگر افغانستان همچنان شکننده و غیر قابل اعتماد است. آمریکایی ها در این مدت با وجود براه انداختن عملیات های بزرگ نظامی، نه تنها برای اهالی ولایات جنوب و شرق افغانستان امنیت به ارمغان نیاورده اند بلکه در هر منطقه ای که عساکر خارجی بیشتر حضور داشته باشند، بحران جنگ و خشونت و تروریسم نیز بیشتر شده است. چهار سال قبل جورج بوش رئیس جمهور آمریکا، با لحن ساده لوحانه ای اعلام کرده بود که اردوی آمریکا تروریسم را در افغانستان شکست داده و با حضور ما (آمریکا) به افغانستان، این کشور در آینده نزدیک، از لحاظ توسعه و پیشرفت، و دموکراسی و حقوق بشر، به یک کشور نمونه در میان کشورهای اسلامی تبدیل خواهد شد. ولی واقعیت های چهار سال بعد از این اظهارات، نشان داد که سخنان جورج بوش و وعده های فریبکارانه او چیزی جز یک مشت اراجیف و گرافه گویی های نابخردانه نبوده است در این سالهای اخیر حرکت افغانستان بسوی توسعه و پیشرفت و امنیت و دموکراسی به حرکت خرنجنگ وار شباهت داشته است تا یک جهش واقعی. خرنجنگ ها برای طی مسافت، یک گام به جلو و دوگام به عقب بر می دارند.

کاروان پروژه های زیر بنایی و انکشافی افغانستان نیز، علی رغم وعده های جورج بوش، در چند سال گذشته، سیر کاملاً قهقهرانی داشته است. گرسنه ها گرسنه تر شدند، قافله عظیم بیکاران، حجیم تر و طویل تر گردیده، مافیای مواد مخدر نه تنها قراء و قصبات و اراضی زراعتی، بلکه دستگاههای دولتی و مقامات پولیس و حکومت و ستره محکمه را نیز به تصرف خود درآورده اند. امنیت و ثبات افغانستان بر خلاف ظواهر فریبنده آن در واقع به تار موئی بسته است. کمکهای جامعه بین المللی به افغانستان همچنان بیرحمانه غارت می شود، پروگرام های انکشافی و اصلاحات زیر بنایی، روز به روز بدست فراموشی سپرده می شوند.

اعتماد و امید مردم نسبت به آینده تابناک و روشنی که وعده داده بودند، به تدریج به یاس و ناامیدی تبدیل شده است و اکنون اکثریت افغانها متقاعد شده اند که در وضعیت فعلی، اصلاح مملکت دشوار و حتی ناممکن است. تعداد جوانانی که از دست فقر و بیکاری، به کشورهای همسایه پناه می برند یا بهتر بگوییم فرار می کنند، برابر با تعداد افغانهایی است که در زمان حاکمیت طالبان، از شر زولانه و زنجیر طالبان متعصب فرار می کردند. حاصل کلام اینکه افغانستان در این سالهای اخیر و در زیر پرچم حاکمیت آمریکا به کشوری تبدیل شده است که در قهقهرها و عقب گرائی، در خشونت و ناامنی، و در تولید و قاچاق مواد مخدر در میان ممالک اسلامی، یک کشور نمونه است. و شکی نیست که هرگاه میزان تلفات جانی عساکر و صاحب منصبان آمریکایی و قوای ناتو در افغانستان، افزایش پیدا کند، و اوضاع افغانستان به شرایط بحرانی عراق نزدیک تر شود در آنصورت قوت های ناتو و آمریکا، یکی پس از دیگری

فرار را بر قرار ترجیح داده و به اصطلاح خودشان افغانستان را بار دیگر تنها خواهند گذاشت. سقوط رژیم تروریست طالبان یکی از شیرین ترین رویدادها برای مردم افغانستان است، و در این باره نیز نمی توان تردید کرد که به جز یکده قلیل ماجراجو و دهشت گر که از خارج کشور تجهیز و مسلح می شوند بقیه افغانها هیچ کدام و از هیچ قبیله و ملیتی، رضایت ندارند که دوباره باند تروریست و آدمکش ملا عمر و بن لادن در افغانستان به قدرت برسند. نفرت از طالبان به این یا آن قوم، به شمال یا جنوب و به کابل یا قندهار محدود نمی شود بلکه به یک تنفر ملی تبدیل شده است، اما این فقط یک روی سکه است، در روی دیگر این سکه، آرم نفرت انگیز دیگری نقش بسته است. آرم نفرت از نظامیان اشغالگر آمریکایی که می خواهند افغانستان را به مستعمره آسیایی خود تبدیل کنند. افغانها از سقوط رژیم ملا عمر، با خوشحالی استقبال کردند ولی هرگز نمی خواستند این حادثه، به قیمت اشغال نظامی افغانستان تبدیل شود. خواست مشترک افغانها ایجاد یک حکومت مستقل ملی، و تنفیذ قوانین اسلام و برقراری صلح و امنیت در کلیه شئون جامعه افغانستان بود، اما متأسفانه پایان حاکمیت خونین طالبان، به تدریج به اشغال نظامی افغانستان توسط آمریکا منتهی گردید. اینک افغانستان پس از عراق، دومین کشور اشغال شده اسلامی است که عساکر آمریکایی به بهانه جنگ علیه تروریسم و لشکر القاعده، بر سرنوشته و مقدرات افغانها حکومت می کنند. در حال حاضر سرنوشته افغانستان در عرصه های جنگ و صلح و اقتصاد و سیاست، و در کلیه زمینه ها، توسط چهار ارگان آمریکایی تعیین می شود.

سفارت آمریکا در کابل

قوماندانی نظامی قوای ائتلاف در کابل

اداره انکشافی آمریکایی در کابل

اداره اصلاحات استراتژیک آمریکا در کابل

این چهار ارگان آمریکایی در واقع در تمام شئون جامعه افغانستان و بر سرنوشته افغانها حکومت می کنند، تصمیم گیری ها و سیاست ها و عزل و نصب های دولت آقای کرزی ابتدا باید از فلتر این چهار ارگان عبور کند. در بخش سیاست خارجی دولت و اینکه روابط و مناسبات افغانستان با این یا آن کشور خارجی باید در چه سطحی قرار داشته باشد، و حتی در سفرهای داخلی و خارجی رئیس جمهور و بالاخص در مسائل جنگ و نظامیگری و دیگر عرصه ها، تصمیم نهایی (که عمدتاً در پشت پرده اتخاذ می شود) از آن آمریکایی هاست.

قوت های نظامی آمریکا چه در کابل و چه در ولایات کشور، کنترل ساختمان ها و تاسیسات استراتژیک از جمله میدان های هوایی را در دست دارند و در جنگ های جنوب کشور از عساکر اردوی ملی افغانستان به عنوان پیاده نظام و نیروهای جاده صاف کن که بیشترین تلفات را متحمل می شوند استفاده می کنند.

اگر چه در تمام ولایات افغانستان، سررشته امور در دست مشاورین آمریکایی است اما در ولایات بحران زده جنوب کشور آمریکایی ها عملاً و آشکارا زمام حکومت را در دست دارند. والیان این مناطق، قبل از انجام هر کاری بخصوص در مسایلی که به نوعی با جنگ و طالبان و سران اقوام و قبایل ارتباط داشته باشد ناگزیراند طبق مشوره و صلاح دید مشاورین آمریکایی عمل کنند. مجموع این مسایل بیانگر این واقعیت تلخ است که افغانستان پس از رهایی از زنجیر و زولانه طالبان، به تدریج حالت یک کشور اشغال شده را به خود اختیار کرده است و این وضعیت تاوان بسیار گزافی است که افغانها در بدل رهایی از سلطه شیطانی طالبان، محکوم به پرداختن آن شده اند. ولی این وضعیت شکننده و غیر متعارف که با روحیه استقلال طلبی و بیگانه ستیزی افغانها سازگاری ندارد دیری نخواهد پایید. ملت افغانستان همانگونه که در برابر اردوی متجاوز شوروی مردانه مقاومت کردند و لشکر خونخوار القاعده و ملیشیاها پاکستانی را از کشور خود اخراج نمودند، در مقابل خودسری ها و سیاست های اشغالگرانه قشون آمریکا نیز سر تسلیم فرود نخواهند آورد.

آزادی، استقلال و حق تعیین سرنوشت، جزو حقوق مسلم هر ملت آزاده و مسلمان دنیاست، و این حق طبیعی و انسانی در بدل هیچ امتیاز دیگری قابل معامله نمی باشد.

داستان جنگ تریاک را شاید خوانده باشید. محل وقوع این جنگ در بندر کانتون واقع در ایالت شانگهای چین و بر افروزنده جنگ، امپراتوری به اصطلاح فخمه بریتانیایی کبیر بود که می خواست سرزمین زر خیز و پهناور چین را با حربه تریاک، به مستعمره خود تبدیل کند. انگلیس در سایر مستعمرات خود، دهقانان را به زرع تریاک وادار می کرد و آنگاه تریاک بدست آمده را در کشتی های بظاهر تجارتي و به عنوان اموال و مال التجاره، در سایر ممالک شرقی می فرستاد و با قیمت بسیار ارزان بالای ملت ها می فروخت. یکی از کشورهای که تحت نقشه انگلیس قرار داشت کشور چین بود، انگلیسی ها می دانستند که غلبه بر یک کشور بسیار پر جمعیت، از راههای نظامی، امکان پذیر نیست. چینی ها می توانستند لشکرهای مهاجم انگلیس را، در سواحل اقیانوس به دریا غرق نمایند و یا در صحراهای خشک و سوزان چین، تا آخرین نفر نابود کنند.

بنا بر این انگلیس ها به جای اسلحه گرم، از سلاح مرگبار تریاک کار گرفتند، هدف آنان اشغال چین و انضمام این کشور به امپراطوری ملکه ویکتوریا بود که به گفته خودشان، آفتاب درقلمرو این امپراطوری غروب نمی کند.

انگلیسیها نسل جوان چین را هدف قرار دادند و تدابیری اتخاذ کردند که جوانان به استعمال تریاک روی بیاورند. . .

طی چند سالی که از اجرای این سیاست استعماری گذشت میلیونها نفر از باشندگان چین که اکثریت آنان را نسل جوان تشکیل می داد تریاکی شدند. . .
یک آدم معتاد به تریاک، به موجودی تبدیل می گردد که وطن برایش یک واژه بی معنا می شود.
عشق به آزادی در اعماق وجودش می میرد،
احساسات و عواطفش جریحه دار می گردد،
غرور ملی اش از بین می رود،
ترجیح می دهد همیشه چرت بزند، خمار باشد و در عوالم مالیخولیایی خود غرق شود.
ترس و تملق جزو لاینفک اعتیاد است و یک آدم معتاد، از هر کسی که برایش افیون و بنگ و مواد تهیه کند کورکورانه و ذلیلانه اطاعت می کند.

جوانان چینی کم کم به این سو سوق داده می شوند.
دکانها و مغازه ها به محل فروش تریاک تبدیل شده بود.
در چنین وضعیتی شخصیت های آگاه و چهره های ملی چین گردهم آمدند و واردات تریاک را از هند و انگلیس تحریم نمودند. و این تحریم مصادف بود با لنگر گرفتن چندین کشتی مملو از تریاک در بندر کانتون در ایالت شانگهای.
ملیون و ازادخواهان چین، کشتی ها را متوقف کردند و مورد تفتیش و تلاشی قرار دادند، در نتیجه معلوم شد که تمام صندوق ها و محموله های این کشتی ها مملو از کیسه ها و کارتن های تریاک است. معترضان خشمگین، در یک اقدام شجاعانه ای که تا امروز جزو مفاخر کشور چین محسوب می شود تمام محوله های تریاک را به دریا غرق کردند.
قطعات نظامی انگلیس که در داخل و خارج از کشتی های یاد شده حاضر بودند بر روی چینی ها آتش گشودند، جنگ مغلوبه شد و سرانجام مهاجمین انگلیس، کشته، اسیر و فراری شدند. اکنون در افغانستان نیز جنگ تریاک با شکل و شمایل دیگری در جریان است. در این کشور به جای قشون ملکه انگلیس، مافیای بین المللی تریاک با همدستی تعدادی از اعضاء و اراکین بلند پایه دولت افغانستان آغاز گر این جنگ نامقدس می باشند. سالها بود که طالبان را به تولید و قاچاق تریاک متهم می کردیم و می گفتیم افغانستانی که طالبان درست کرده اند در چنگال مثلث (تریاک، تروریسم، و تحجرگرایی) در حال احتضار است. با سقوط امارت خونبار ملا عمر، افق ها گشوده شد و مردم اطمینان حاصل کردند که اضلاع این مثلث شوم در هم شکسته شده و افغانستان دیگر قتلگاه تروریسم و کشتزار تریاک نخواهد شد، اما اشتباه می کردیم و پیش بین های ما واقع بینانه نبود.
اینک دولت کرزی عملاً به یک دولت تریاک تبدیل شده است.

ملا عمر در آخرین سال حاکمیت خود تحت فشار جامعه بین المللی، با یک اقدام ضربتی توانست زرع کوکنار را ۹۰ فیصد تقلیل دهد. مجموع تولید مواد مخدر در آن سال، از نیم تن تجاوز نمی کرد و طالبان قول داده بودند که آخرین بوته های کوکنار را هم از بین ببرند.

اما امارت ملا عمر که بر روی هزاران جنازه برپا شده بود، دولت مستعجل بود
با روی کار آمدن کرزی و ورود نظامیان مسلح آمریکایی به افغانستان، ناگهان میزان تولید مواد مخدر در افغانستان از نیم تن به دو تن افزایش یافت.

در سال بعد این رقم به سه و نیم تن افزایش یافت. و همین گونه، هر سال زمین های بیشتری زیر کشت کوکنار می رفت، و این زراعت نامشروع، از جنوب به شمال و مناطف مرکزی افغانستان سرایت کرد.

در سال ۲۰۰۴، مقدار مواد مخدر تولید شده در افغانستان از مرز ۵ تن گذشت و جامعه بین المللی تکان خورد و اعلام کرد که فاجعه ای در حال وقوع است. آمریکا، انگلیس و دهها کشور دیگر دست به کار شدند و میلیونها دالر برای مبارزه با تولید و قاچاق مواد مخدر وارد افغانستان گردید و در کابل نیز آفای کرزی، وزارتخانه جدیدی به نام وزارت مبارزه با مواد مخدر تشکیل داد، اما نتیجه کاملاً معکوس بود.

در سال ۲۰۰۵ میلادی بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، میزان تولید مواد مخدر در افغانستان به ۶۱۰۰ تن که در تاریخ دنیا بی سابقه است افزایش پیدا کرد.

اکنون دنیا از این بابت کاملاً گیج و منگ است، و دولت افغانستان نه تنها در امر مبارزه با مواد مخدر، صد فیصد شکست خورده است، بلکه خود این دولت آشکارا به یک تشکیلات وابسته به باندهای مافیایی تبدیل شده است. برای اثبات اینکه دولت کرزی شکست خورده است نیازی به جمع و تفریق و اقامه دلیل نیست.

در سال پنجم حاکمیت این دولت، افغانستان خونین ترین سال بعد از سقوط رژیم منفور طالبان را تجربه می کند.
در زیر پرچم این دولت، حاکمیت قانون گسترش نیافته، طالبان قوی تر شده، نامنی و خشونت به حد اعلائی خود رسیده، فقر عمومیت پیدا کرده، بیماری سل سالانه ۲۰ هزار نفر را قربانی می کند و همه ساله بر تعداد مبتلایان به این بیماری ۸۰ هزار نفر دیگر افزوده می شود، اعتماد مردم به رئیس جمهور و کارایی دولت به حد صفر رسیده، فساد اداری همچنان بیداد می کند، افغانستان مانند یک مارکیت مال التجاره خارجی به بازار فروش محصولات کشورهای خارجی و بعبارت دیگر به کشور صد فیصد مصرف کننده بی خاصیت تبدیل شده، مهاجرت ها از سرگرفته شده و جوانان گروه گروه از کشور فرار می کنند، کار باسازي مخصوصاً در پروژه های زیربنایی و عام

المنفعه، در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری، متوقف، و به يك ارمان فراموش شده مبدل گردیده است. مجموع این فکتورها حکم می کند که در تشکیلات دولت باید يك خانه تکاني بزرگ و اصلاحات بنيادین صورت بگیرد، اما ظاهراً و متأسفانه این دولت، دولت تریاک است و اصلاح پذیر نمی باشد.

می گویند پرابلم مواد مخدر، راه حل فوری ندارد، ولی این يك دروغ محض و ادبیات تلقین شده از سوی مافیای مواد مخدر است. اگر مواد مخدر راه حل فوری ندارد پس چرا ملا عمر توانست در ظرف چند ماه بیش از ۹۰ فیصد مزارع کوکنار را از بین ببرد؟

آیا قدرت آمریکا، ناتو و دولت افغانستان، کمتر از قدرت ملا عمر است؟

هرگاه يك دولت، اراده سیاسی، قاطعیت و صداقت داشته باشد به آسانی می تواند این گونه بن بست ها را بشکند و افغانستان را از طلسم افیونی مواد مخدر نجات دهد.

چندی قبل مطبوعات آمریکا به نقل از سازمان اطلاعات آنکشور از وجود يك لیست سیاه که در آن اسامی دولتمردان کابل که به قاچاق مواد مخدر دست دارند خبر دادند. ظاهراً در این لیست، از برادر رئیس جمهور و وزیر مبارزه با مواد مخدر نیز نام برده شده است. اما بنا به يك سلسله مصلحت ها و پنهان کاری های معمول دولت های غربی، این لیست تا هنوز بطور کامل انتشار نیافته است. هرگاه چنین گزارشهایی صحت داشته باشد به که باید اعتماد کرد؟ وقتی برادر رئیس جمهور، رئیس یکی از باندهای بین المللی قاچاق مواد مخدر باشد آیا رئیس جمهور می تواند در خصوص اقدامات خود در زمینه مبارزه با مواد مخدر اعتماد ملت را جلب کند؟ مسلماً پاسخ این سؤال منفي است. اصلاحات زمانی مؤثر واقع می شود که شخص مصلح، ابتدا از خود و از خانواده و قوم و عشیره خود آغاز کند. همچنین در صورتی که وزیر صاحب مبارزه با مواد مخدر، در چنین شبکه هایی دست داشته باشد چگونه می توان از او انتظار داشت که با مواد مخدر و باندهای مخوف آن واقعاً مبارزه کند؟ پیشنهاد ما این است که دولت اقایی کرزی به خصوص در رابطه با

قاچاق مواد مخدر و شبکه های فعال در این زمینه، هرچه زودتر برای ملت افغانستان اطلاع رسانی کند و از گفتن حق سرباز نزند. مردم حق دارند این شبکه های شیطانی را خوب تر بشناسند و با آنعه از دولتمردانی که در کار قاچاق مواد مخدر دست دارند آشنا شوند، این کار به نفع دولت است ولو يك وزیر یا خویشاوند رئیس جمهور قربانی شود. شناسائی، محاکمه و مجازات اینگونه افراد، یکی از خواست های اصلی مردم افغانستان برای اثبات صداقت دولت است.

به اعتراف یکی از قوماندانان ناتو، پس از امضای توافقنامه صلح بین پرویز مشرف و جنگجویان قبایلی در وزیرستان، میزان خشونت ها و عملیات های نظامی طالبان در برخی از نواحی جنوب افغانستان، سه برابر افزایش یافته است. طالبانی که تا دیروز مانند قطاع الطریق ها و دزدان صحرایی، فقط در مغاره ها و شکاف کوهها زندگی می کردند و تنها به عملیات های دهشت افکنانه انفرادی دست می زدند، اینک در دستجات منظم چند صد نفری، و جنگ افزارهای پیشرفته، سواره و پیاده، به جنگهای جبهه ای و کلاسیک و اشغال مناطق مبادرت می ورزند. قوماندانان ناتو که بیست هزار نیروی چند ملیتی را در جنوب افغانستان رهبری می کنند پس از یکدوره برخوردهای نظامی با طالبان اعتراف می کنند که جنگ با طالبان یادآور تجربه های تلخ ویتنام برای آنهاست و هرگاه دیر بجنبند و دستگاه دیپلماسی غرب در قبال آنچه که در افغانستان می گذرد برخورد انفعال آمیز داشته باشد، دیر یا زود دولتهای غربی، شاهد ظهور يك ویتنام جدید خواهند بود.

آنها می گویند برای استقرار امنیت در افغانستان حداقل به ده سال وقت نیاز دارند، و محاسبات آنها در مورد طالبان و القاعده، کاملاً اشتباه بوده و دولتمردان اروپایی، قدرت و کارایی این جنگجویان را درست محاسبه نکرده بودند. سخن گفتن، شعار دادن، مقاله نوشتن، و افسوس خوردن در این باره که چرا اوضاع امنیتی افغانستان تا این حد بحرانی شده است چیزی جز تکرار مکررات نخواهد بود، زیرا هر کسی که در افغانستان زندگی می کند این آتش جهنده و شعله های آن را می بیند و با گوشت و پوست خود آن را احساس می کند. اکنون باید به این سوال ها پاسخ داد که چرا تروریسم در افغانستان تا این حد رشد کرد؟ چرا افغانستان در سالهای اول پیروزی، بازهم در حال شکست خوردن است؟ چرا امروز همه از خود می پرسند: آیا دولت برقرار خواهد ماند؟ آیا طالبان دوباره بر کابل مسلط خواهند شد؟ و آیا می توان تصور کرد که افغانها گوهر گمشده امنیت را از درون باطلاق تروریسم و خشونت دوباره بدست خواهند آورد؟ این پرسش ها ذهن هر شهروند افغان را بخود مشغول کرده است به خصوص این سوال که چرا هر روز اوضاع امنیتی کشور خراب تر و خطرناک تر می شود؟ پاسخ ها و استدلال ها در این زمینه شاید متفاوت باشد، ولی بطور کلی، دلایل افزایش ناامنی و تروریسم در افغانستان از چند حالت خارج نیست:

اشتباهات نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان

در سال ۲۰۰۱ میلادی، نیروهای نظامی آمریکا با همکاری ائتلاف شمال، رژیم طالبان را ساقط نمودند.

قوای هوایی آمریکا، لانه ها، قرارگاهها، میدان های هوایی، مخفیگاههای توره بوره در جلال آباد مقر ملا عمر در قندهار و گارنیزون های جنگی طالبان و شبکه القاعده را تقریباً در سراسر افغانستان بمباران کرد.

هزاران جنگجوی طالب، تروریست های القاعده، ملیشیاهاي پاکستانی و جنگجویان متحد آنها به کوهستانها و به استقامت سرحدات جنوب کشور فرار کردند.

لانه های زنبور آتش گرفت اما اکثریت زنبورها، جان سالم بدر بردند و فراری و متواری شدند. فرماندهان آمریکایی جنگ را متوقف و پیروزی خود را اعلام نمودند. آنها می گفتند در جنگ علیه تروریسم پیروز شده اند و دیگر نیازی نیست که فراری ها تعقیب شوند.

اشتباه آمریکا در همین نکته بود، آنها فقط در مرحله اول جنگ علیه طالبان و القاعده پیروز شده بودند. باید فراری ها و شکست خورده ها را تعقیب می کردند، و به آنها فرصت تجدید قوا و سازماندهی مجدد نمی دادند.

موضوع دیگر، اعمال فشار علیه پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان بود که در آن موقع، مشرف در وضعیت بسیار شکننده ای قرار داشت و حاضر بود در مورد سرکوب طالبان و القاعده، هر پیشنهادی را امضاء کند. مشرف تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر رهبر سیاسی طالبان بشمار می رفت و تنها کسی بود که برای پیروزی طالبان و القاعده در افغانستان کف می زد و هورا می کشید و به جنگجویان طالب کیسه های پول و به زخمی های آنان خون و دوا و داکتر می فرستاد. آمریکایی ها در گام نخست طالبان شکست خورده را باید تعقیب می کردند و همزمان با آن پرویز مشرف را تحت فشار قرار می دادند تا رسماً سیاست عدم مداخله در امور افغانستان را بپذیرد و به آن متعهد شود. اما آنها این کار را انجام ندادند و ملا عمر و بن لادن در کوههای توره بوره، زنده از چنگال آنها فرار کردند. شکست خورده ها جمع شدند، فراری ها تجدید قوا کردند، مشرف در قبال آنها از سیاست (شتر دیدی ندیدی) کار گرفت و دو ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان عملاً به محل تجهیز، تجدید قوا و سازماندهی طالبان تبدیل شد و بار دیگر آی اس آی صحنه گردان عملیات های جنگی طالبان گردید.

یکی دیگر از اشتباهات آمریکایی ها تاکید بیش از حد آنان بر روی عملیات های جنگی است. آنها تاکنون نزدیک به ۹۰ میلیارد دلار صرف مخارج نظامی کرده اند در حالیکه مقدار کمک های دولت آمریکا به بخش های بازسازی، اجتماعی، دولت سازی، و اقتصادی طی پنج سال گذشته، طبق برآورد خود آمریکایی ها از ۷ میلیارد دلار تجاوز نکند. حداقل ۵۰ فیصد از این ۷ میلیارد دلار نیز توسط خود افراد و موسسات وابسته به آمریکا حیف و میل گردیده و سودی برای افغانستان نداشته است. هرگاه این آمار بر عکس می بود یعنی ۹۰ میلیارد دلار هزینه بازسازی و ۷ میلیارد دلار برای مخارج جنگی، احتمال می رفت اوضاع امنیتی افغانستان تا این حد به وخامت نمی گرائید. اشتباه دیگر آمریکا برخوردهای تکبر آمیز و زور گویانه عساکر و کماندوهای آمریکایی علیه ساکنان ولایات جنوبی افغانستان است.

آنها هر بزرگ قبیله را مظنون به همکاری با القاعده تصور می کنند و با اندک بهانه ای، به خانه ها داخل می شوند، و به تفتیش و تلاشی افراد خانواده از جمله زنان می پردازند.

این اقدام آنها مغایر اعتقادات مذهبی و سنت های قبیله ای ساکنان جنوب افغانستان است و تاکنون موجب گردیده است صدها جوان غیرتمند و آزاده جنوب، با مشاهده این گونه رفتارهای وقیحانه نظامیان آمریکایی، سلاح در دست گرفته و به صفوف جنگجویان طالب و القاعده پیوسته اند. کاملاً روشن است که آمریکایی ها نسبت به ساکنان جنوب افغانستان، مانند یک ملت مستعمره رفتار کرده و هر فرد جوان قیابیل را به همکاری با طالبان متهم می کنند. در مجموع برخوردهای خشن و تحریک آمیز نظامیان آمریکایی با اهالی جنوب، و تعقیب نکردن فراری های طالب و القاعده در سال ۲۰۰۱ میلادی، یکی از عوامل اصلی تشدید بحران در کشور ماست.

یک عامل بسیار مهم دیگر ناکامی های اقتضاح آمیز دولت آقای کرزی در پنج سال گذشته است این دولت با مدیریت ضعیف، و ندانم کاری های توجیه ناپذیر خود، طالبان مشرف به موت را دوباره زنده کرد و جنازه متلاشی شده تروریسم را از تابوت بیرون کشید و جان تازه ای به این کالبد فساد و تباهی دمید. امروز صدای طالب و ملا عمر، از حلقوم ناراضیان دولت بلند می شود، قافله عظیم بیکاران و سرخوردگان جامعه کار ستون پنجم طالبان را انجام می دهند.

هر جوانی که از وطن فرار می کند جبهه طالبان قوی تر می شود. فساد دستگاه حکومت و رشوه خواری های قضات و دوابر دولتی، مانند سوهان آهنین، شمشیرهای زنگ زده طالبان و القاعده را تیز تر می کند.

رسانه ها و مطبوعات به اصطلاح آزاد، با تبلیغات لجام گسیخته خود که هیچگونه خط قرمز و خط منافع ملی را رعایت نمی کنند به بلندگوهای ملا عمر و بن لادن تبدیل شده اند. با حضور قوای خارجی در افغانستان، جنگجویان طالب و القاعده بدستور مستقیم آی اس آی و رهبران مدارس بظاهر مذهبی ایالت سرحد پاکستان، تروریسم نامشروع و ضد انسانی خود را در چارچوب تبلیغات کژ اندیشانه خود توجیه و تفسیر می کنند. خلاصه، هر قدر دولت و نظام حکومتی افغانستان یک گام به عقب بر گردد، طالب و القاعده صد گام به هدف نزدیکتر می شوند. به این ترتیب، دستگاه حکومتی افغانستان با اجراءات اکثرأ ناصواب خویش بیک فابریکه تولید تروریسم تبدیل شده است. این دولت باید اصلاح شود، و در اجراءات و سیاست های حکومتی خود قاطعانه تجدید نظر کند. در نبرد علیه اشکال مختلف تروریسم چه طالبان افغانی و چه طالبان چند ملیتی، استراتژی دقیق و منظم سیاسی - نظامی تدوین نماید و سعی کند

قافله چند میلیونی ناراضایان را راضی و اعتماد از دست رفته ملت را دوباره جلب نماید، در غیر این صورت ممکن است باردیگر شهر کابل به صحنه جنگهای خونین مسلحانه تبدیل شود که در آن صورت، شمال جنگ، کلاه کرزی و بساط حکومت و شورا و دیگر نهادهای به اصطلاح دموکراتیک را با خود خواهد برد و جامعه مدنی به جامعه آکنده از جنگ و فتنه و آشوب، مبدل خواهد شد. و اما عامل سوم، عامل منطقه ای است.

احیاء مجدد طالبان و ظهور پدیده تروریسم مخصوصاً شکل جدید آن به نام عملیات انتحاری، جدا از دو عاملی که فوقاً به آن اشاره گردید، دو عامل و منطقه ای دارد. یکی از این دو عامل، حمله نظامی آمریکا به عراق، و عامل دیگر ۱۲ هزار مدرسه به اصطلاح مذهبی موجود در ایالت سرحد پاکستان است. در سو مین سال سقوط امارت طالبان، دولت کرزی به کمک یکتعداد از نظامیان خارجی بر ۹۰ فیصد از قلمرو افغانستان مسلط بود. طالبان در حال استحاله شدن بودند، افق های آینده در افغانستان کاملاً روشن و امیدوار کننده بود، و مردم به این باور رسیده بودند که رژیم طالبان به عنوان یک واقعیت تلخ دیگر در افغانستان تکرار نخواهد شد و به زبانه دادن تاریخ سپرده شده است. اما در این هنگام جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در یک اقدام آکنده از غرور و تکبر، دستور حمله به عراق را صادر کرد و بعدها ثابت گردید که این اقدام بوش یکی از فاحش ترین اشتباهات سیاسی و استراتژیک آمریکا بعد از جنگ ویتنام است. آمریکا رسماً عراق را اشغال کرد اما شکست خورد و اکنون پای سربازان آمریکایی در این جنگ تجاوز کارانه که هیچ منطقی در پشت آن وجود ندارد گیر کرده است. مقاومت های مسلحانه در عراق آغاز گردید، هزینه های اشغالگران در این جنگ به میلیاردها دلار رسید و تلفات آنان به چندین هزار نفر بالغ گردید. در جریان این مقاومت ها، جنگجویان فرصت طلب القاعده نیز خود را وارد ماجرا کردند و در نتیجه، عملیات های انتحاری آغاز گردید.

دو ائتلاف در این جنگ حضور دارند، یکی ائتلاف غرب به رهبری آمریکا و یکی ائتلاف جهانی سازمان القاعده، آمریکا با توپ و تانک و طیاره و القاعده با عملیات های خشونت بار انتحاری، عراق را به یک جهنم سوزان و تحمل ناپذیر تبدیل کرده اند. شکست آمریکا در عراق، طالبان و القاعده را تحریک کرد تا در جبهه افغانستان با قدرت بیشتر از پیش بجنگند. علاوه بر این، تروریسم جاری در عراق نیز با حمایت آی اس آی و سرکردگان مدارس مذهبی ایالت سرحد، وارد افغانستان گردید. این تروریسم خشن به شکل عملیات های انتحاری، سوغات جنگ عراق برای افغانستان است که صد البته پاکستان نیز در این بازی خطرناک، نقش دروازه بان تروریسم را بازی می کند. بنا بر این تا زمانیکه آتش جنگ در عراق خاموش نشود و جنرال های ماجراجو و انگلیس ماب آی اس آی، مهار نگردند پدیده نامیمون تروریسم و عملیات های انتحاری طالبان و القاعده در افغانستان از بین نخواهد رفت. در مجموع، برای اصلاح امور و پایان فتنه طالبان و تروریسم باید این کارها در افغانستان انجام شود؛

- کرزی از خواب غفلت بیدار شود.
- دولت در اجراءات، تصمیم گیری ها، سیاست گذاری ها و عزل و نصب های خود تجدید نظر کند.
- در ساختار و برنامه های دولت، اصلاحات ریشه ای انجام شود.
- برای مبارزه علیه تروریسم، مواد مخدر، و باقی مسایل، استراتژی دقیق و عالمانه تنظیم شود.
- حضور قوای خارجی در افغانستان قانونمند شود.
- دولت و رئیس جمهور نه فقط در برابر شورای ملی بلکه مستقیماً در برابر مردم پاسخگو باشد.
- حمایت و تعهد سران قبایل جنوب و شرق کشور به هر طریق ممکن باید جلب شود.
- جامعه بین المللی بالای دولت پاکستان فشار بیاورد تا تدابیر اتخاذ کند که از خاک آنکشور علیه همسایه آن افغانستان هیچ نوع مداخله، توطئه و عملیات تحریک آمیز صورت نگیرد.
- سازمان استخبارات آی اس آی تحت کنترل دولت در آید.
- اردو و پولیس ملی افغانستان در اسرع وقت تشکیل، تجهیز و عملیاتی شوند.
- مدارس مذهبی پاکستان از اعزام جنگجو و تروریست مسلح به داخل افغانستان بازداشته شوند.
- و برخی شرایط و الزامات دیگر که حتماً و در زودترین فرصت ممکن باید اجرا و عملی گردد. در غیر اینصورت، پایان تروریسم در افغانستان رویایی بیش نخواهد بود.

ادامه دارد